



دین و رهایی انسان مدرن

انسان دارای دو بعد جسمی و روحی است ولی اصالت او با روح مجرد است اما در تفکر اومانیستی، انسان محور هستی، جایگزین خدا و دین، محور در دنیا و اهداف دنیایی است و آزادی و اختیار کنترل نشده‌ای دارد.

همشهری انلاین- حسن حسن‌زاده: انسان دارای دو بعد جسمی و روحی است ولی اصالت او با روح مجرد است اما در تفکر اومانیستی، انسان محور هستی، جایگزین خدا و دین، محور در دنیا و اهداف دنیایی است و آزادی و اختیار کنترل نشده‌ای دارد؛

اما انسان دینی، دارای روح خدایی، کرامت ذاتی و برخوردار از حقوق و آزادی‌های مدنی در چارچوب تعیین‌شده دین بوده و حقوق و آزادی‌های او به بعد مادی و جسمی او محدود نمی‌شود بلکه از آزادی معنوی و حیات اخروی نیز بهره‌مند است، اهداف او به دنیا محدود نشده و مسئولیت‌پذیر و متعهد به اصول انسانی و اخلاقی است.

شناخت انسان و ویژگی‌های ممتاز نهفته در ابعاد وجودی‌اش، اهمیت فراوانی دارد و دانشمندان بسیاری را در رشته‌های گوناگون علمی به خود مشغول ساخته است. انسان‌پژوهان بر این نکته تأکید دارند که ابزارهای عادی شناخت بشر از پاسخگویی صحیح و کامل به بسیاری از پرسش‌های مهم درباره انسان ناتوانند؛ از این رو، امروزه از «#171؛انسان، موجود ناشناخته» و مانند آن سخن می‌گویند.

بر این اساس است که می‌بینیم درباره انسان، نظریه‌های متفاوت و بلکه متضادی ارائه کرده‌اند؛ زیرا یک نظریه می‌گوید: انسان سرشت اهریمنی دارد (فریودگرایان). نظریه دیگر انسان را موجودی معرفی می‌کند که فقط در جهت منافع خود حرکت می‌کند (تجربه‌گرایان) یا فقط در پی لذت‌جویی است (لذت‌گرایان)، نظریه‌ای انسان را شر بالذات معرفی می‌کند و گروه دیگر، انسان را موجودی می‌داند که نه خوب است و نه بد و خوبی و بدی او تابع اوضاع اجتماعی است (اگزیستانسیالیسم).

اینگونه اظهارنظرهای متضاد درباره انسان از سوی مکاتب خودساخته و انسانی و دانشمندان به ویژه غربی که افزون از شمار است، دو واقعیت را درباره انسان نشان می‌دهد؛ نخست آنکه انسان موجود بسیار پیچیده‌ای است؛ به‌طوری که اگر او را «#171؛مجهول‌ترین پدیده هستی» از میان موجودات ممکن بنامیم، به گراف سخن نگفته‌ایم و به همین دلیل، شناخت او کاری بسیار دشوار بلکه به طریق عادی ناممکن است. دوم آنکه چنان که مشاهده کردیم، مکاتب بشری و دانشمندان علوم، زبان به اعتراف گشوده و ناتوانی خویش را از شناخت ابعاد وجودی انسان و رازهای نهفته در نهاد او ابراز داشته‌اند. از این رو، چاره‌ای جز آن نیست که در شناخت انسان و ابعاد گوناگون وجود او و اسرار وجودی‌اش از مبدأ آفرینش و منشأ پیدایی او کمک بجوییم و به همین منظور دست نیاز به سوی وحی الهی (در جایگاه یگانه منبع مطمئن دیدگاه‌های الهی) دراز کنیم.

اما برای فهم درست حقیقت دین باید به این نکته توجه داشت که در میان مجموعه نظام‌مند هستی، انسان پدیده‌ای مستقل نیست و حقیقت انسانی او و روش زندگی‌اش تنها در تناسب و تعامل او با هر آنچه با او مرتبط است، مفهوم پیدا می‌کند؛ یعنی راه و رسمی که برای انسان ترسیم می‌شود، نمی‌تواند از هست‌های پیرامونی‌اش فارغ باشد. نقشه زندگی و حیات واقعی، در گرو شناخت درست جغرافیای هستی و جایگاه انسان در آن جغرافیا است.

بر این اساس، باید روشی که برای انسان به‌عنوان دین و روش زندگی نگاشته می‌شود، همگنی در نظام هستی و نظام وجودین را از بین نبرد و با یکسونگری، هویت انسانی را مسخ نسازد؛ یعنی در این برنامه زندگی هم باید همه ابعاد انسان مورد توجه قرار گیرد و هم اینکه دیگر حقایق هستی و شاهراه‌های صعود به کمال شناسایی شود تا برنامه‌ای جامع بدون هیچ نقصی در اختیار انسان گذاشته شود و فلسفه خلقت که همان معرفت باری تعالی است، به درستی تحقق یابد و خلقت به پوچی و عبث منتهی نشود. تدوین این برنامه زندگی تنها شایسته خدایی است که به نظام هستی و تمام آنچه در آن وجود دارد، احاطه علمی و تکوینی دارد و راه سعادت انسان را به خوبی باز می‌شناسد و برای هدایت انسان گمگشته در مسیر زندگی، توانمند است.

بنابراین می‌توان گفت دین روشی است برای زندگی کردن که تمام ابعاد روحی، جسمی، فردی و اجتماعی انسان را شامل می‌شود و برای کمال‌بخشی به انسان در هر یک از این بسترهای زندگی، او را به هر آنچه آفرینش انسانی‌اش اقتضا می‌کند، رهنمون می‌شود.

اما آنچه از ماهیت انسان برای فهم نیاز انسان مدرن به دین گفتنی است، این نکته است که انسان به‌عنوان پدیده‌ای که همواره هویت انسانی‌اش ثابت بوده است، عناصری ثابت و اصیل در وجود خود دارد که هرگز و در هیچ زمانی نمی‌تواند خود را فارغ از آن

سازد؛ مگر آنکه هویت انسانی‌اش را از دست دهد. این ذاتیات انسانی که همواره بوده است و شاکله انسانی با آن عینیت می‌یابد، همان امور فطری‌ای هستند که در وجود همه انسان‌ها در طول تاریخ وجود داشته است. روشن است اگر نتوان اصلاتی مشترک میان همه انسان‌ها در یک زمان و در طول تاریخ پیدا کرد، هرگز نمی‌توان از پیشرفت و تکامل انسان در طول تاریخ یا حتی در یک عصر تاریخی سخن به میان آورد.

اما چگونه دنیای مدرن با همه پیشرفت‌هایش در حوزه‌های گوناگون قادر به تأمین اساسی‌ترین بخش نیاز بشری که همانا جنبه ماورایی و روحانی آن است، نیست در پاسخ به این سؤال باید چند نکته در باب دنیای مدرن متذکر شد؛ نخست اینکه به فرض پیشرفت موزون دنیای جدید با محوریت علوم طبیعی، نمی‌توان از علوم طبیعی انتظار برآورده‌شدن نیازهای غیرطبیعی و ماورای طبیعی داشت. علامه طباطبایی در این باره نوشته است: «#171؛ پیشرفت انسان در یک قسمت از معلومات، کافی برای قسمت دیگر نیست و مجهولات دیگر انسان را حل نمی‌نماید. درست که علوم طبیعی چراغی است روشن که بخشی از مجهولات را از تاریکی در آورده و برای انسان معلوم می‌سازد ولی چراغی است که برای رفع هر تاریکی سودی نمی‌بخشد.

مثلا از آن روش شناسی حل مسائل فلکی را نمی‌توان توقع داشت، از یک پزشک حل مشکلات یک نفر مهندس راه بر نمی‌آید و بالاخره علمی که از طبیعت بحث می‌نماید اصلا از مسائل ماوراءالطبیعه و مطالب معنوی و روحی بیگانه بوده و توانایی بررسی اینگونه مقاصدی که انسان با نهادخدادی خود خواستار کشف آنهاست، ندارد. خلاصه هر مسئله‌ای مربوط به ماوراءالطبیعه از یک فن از فنون طبیعی سؤال شود، جوابش سکوت است نه مبادرت به نفی و انکار؛ زیرا فنی که موضوع بحث آن ماده است، هر امری که غیرمادی فرض شود در آن مسکوت‌عنه است و فنی که درموضوعی بحث نمی‌کند، حق هیچ گونه اظهار نظر مثبت و منفی را در آن ندارد.»

چون انسان مدرن، خویش را مالک جهان و مجاز به هرگونه تصرف در جهان می‌داند، به دنبال معرفتی است که او را در این هدف قادر سازد، به همین جهت، هدف علوم تجربی در دنیای جدید کسب قدرت هر چه بیشتر برای تسلط بر جهان است ولی مطابق دیدگاه دینی علی‌الخصوص از نظرگاه اسلام، گرچه موجودات جهان مسخر انسان هستند، ولی هدف علوم صرفاً تسلط معرفت بشر است، در حقیقت انسان باید ضمن بهره جستن از موجودات جهان، به بعد نشانه و مرآت بودن موجودات جهان توجهی عارفانه و عالمانه نماید تا به هدف والای خود دست یابد.

همچنین مالک و همه‌کاره بودن انسان در جهان هستی بنابر دیدگاه‌های اومانیستی، مستلزم آن است که انسان مدرن، ولایت و حاکمیت هیچ موجودی غیر از خود را نپذیرد و صرفاً خود را موظف به تکلیف‌هایی بداند که خودش، با رضایت خود جعل کرده است. از این رو، در این دیدگاه ولایت خداوند و اولیای او بر انسان، مردود و باطل است. اما در دیدگاه اسلامی، انسان با آگاهی از ضعف و خطاپذیری خویش سعی می‌کند تا با پذیرفتن ولایت خدای متعال و اولیای او، از ظلمات و گمراهی‌ها نجات یابد و با ورود در تحت ولایت الهی، به سوی نور هدایت یابد و برخلاف انسان مدرن که با روحیه متکبرانه و عدم واقع‌بینی، خویش را مستغنی از هدایت الهی می‌داند، انسان اسلامی تلاش می‌کند تا با تبعیت هرچه بیشتر از اوامر الهی، مصونیت خود را از خطا و گمراهی‌ها بیشتر نماید.

نکته دیگر اینکه چون انسان مدرن، رابطه خود را با خداوند و دین و آموزه‌های آن قطع کرده است، هیچ‌گاه معرفت خود را از منابع دینی اخذ نمی‌کند، بلکه صرفاً به داده‌های ابزارهای معرفتی خود- یعنی حواس و عقل ابزاری- تکیه می‌کند و هر ادعای معرفتی را که قابل تجزیه و تحلیل با عقل مدرن نباشد، مردود می‌انگارد ولی در دیدگاه دینی منابع وحیانی مهم‌ترین منبع معرفتی است که انسان در کشف طریق هدایت و وصول به کمال حقیقی خویش باید به آنها مراجعه کند.

نتیجه اینکه انسان در زندگی فردی خود، گستره وجودی خود را در سایه تعلیمات دینی به خوبی می‌شناسد و می‌داند که در وجود محدود او عالمی نهفته است، در عین آنکه می‌داند او همه‌کاره نیست و محدودیت‌هایی نیز در زندگانی فراروی او قرار دارد، اینکه انسان یک وجود برین را در نظام هستی به‌عنوان تدبیرکننده همه حوادث و وقایع باور دارد و می‌داند که می‌تواند با یاد او و استعانت از او از امدادهای غیبی و پنهانش مدد گیرد و اینکه انسان در عین قبول محدودیت وجودی خود، خود را بر سرنوشت و آینده خویش مسلط می‌داند و هرگز مسائل ژنتیک و غیره را به‌عنوان عوامل تعیین‌کننده شخصیت خود نمی‌شناسد و خود را این اندازه قادر می‌داند که می‌تواند با تکیه بر امداد الهی از همه محدودیت‌های پیرامون رهیده و راه سعادت و نیکبختی را پیشه کند، همه و همه و هزاران راز زندگی حقیقی و رهایی از آزادی‌های پوشالین و تکراری است از تعلیماتی که انسان در سایه نزول پیامبران و بزرگان دین آموخته است.

در بعد اجتماعی نیز می‌توان مهم‌ترین کارکرد دین را غیر از بسترسازی برای رشد و پرورش فرد انسانی در همه ابعاد وجودی‌اش، برچیده شدن اختلافات اجتماعی دانست. با محوریت یافتن توحید که همان مفاد دین فطری است در حوزه اخلاق، اعتقادات و قوانین، می‌توان اختلاف آمده از خودپرستی و شرک را از میان برداشت و زمینه را برای وفاق اجتماعی در جهتی واحد برای تشکیل امتی واحد فراهم آورد.